تقابل عالمان زیدی کوفه در نیمهٔ اوّل قرن دوم با باور به امامت الاهی اهل‌بیت علیهم‌السلام
سیّد عبدالحمید ابطحی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال دهم، شمارهٔ ۳۷ «ویژهٔ حدیث»، زمستان ۱۳۹۱، ص ۵۸ ـ ۹۲

تقابل عالمان زیدی کوفه در نیمهٔ اوّل قرن دوم با باور به امامت الاهی اهل‌بیت علیهم‌السلام

سیّد عبدالحمید ابطحی*

چکیده: در نیمهٔ اوّل قرن دوم، جریان علمی و معرفتی زیدی در کوفه فعّال و تأثیرگذار شد. برخی شخصیّات مهم این جریان در درس صادقین شرکت می‌کردند، ولی نسبت به امامت ایشان تردیدهایی ابراز می‌نمودند و علم ایشان را کسبی می‌دانستند. آنان امامت را نیز برای اهل سیف شایسته می‌دانستند. متقابلاً اهل‌بیت نیز تلاش می‌کردند که موضع خود را نسبت به این گروه برای شیعیان کوفه تبیین و با مراعات جنبه‌های تقیّه از آسیبهای علمی ایشان بر شیعیان جلوگیری کنند.

کلیدواژه‌ها: علم امام / امامت الاهی / زیدیه / بُتریه / فقهای قرن دوم / کوفه.

---

*. دانشجوی دکتری فلسفهٔ دین دانشگاه پیام نور.
Email: Habtahi5@gmail.com

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین جریان اجتماعی تأثیرگذار که در دورهٔ مورد نظر مقاله در کنار تشیّع شکل گرفت و ریشه‌های اجتماعی خود را از داخل تشیّع برکشید، زیدیه باشد. زیدیه در اوان کار خود نهضتی شیعی تلقّی می‌شد و سران آن از میان بنی‌هاشم بودند و به لحاظ رفتار اجتماعی، خود را ملتزم به امامت و قیادت فرزندان فاطمه می‌دانستند. همین ویژگی ایشان را با جامعهٔ شیعه بسیار نزدیک می‌کرد؛ علی‌الخصوص آنکه ایشان در جذب و تأثیرگذاری بر شیعیان فعال بودند. جاحظ از علمای معتزلی و متعصّب عامّه که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوّم می‌زیسته (۱۶۳ ـ ۲۵۵ ق)، معتقد است که اساساً شیعیان دوگروه بیشتر نیستند: یکی زیدیه و دیگری رافضه. وی برآن است که بقیه گروههایی پراکنده و بی‌نظام‌اند و سامان اجتماعی ندارند. (جاحظ، رسائل الجاحظ، ص ۱۷۹) سخن جاحظ اهمیت و جایگاه زیدیه را به عنوان جریان تأثیرگذار در کنار تشیّع نشان می‌دهد.

ما در این مقاله، شواهدی را بررسی می‌کنیم که نشان می‌دهد این جریان در پی جدایی و فاصله‌گیری خود از اهل‌بیت عصمت، به تدریج، نسبت به امامت الاهی امامان مواضع تردیدآمیز و انکاری اختیار کردند و در اثر همین موضع به سمت عامّه و نظام رسمی علمی جامعهٔ آن روز نزدیک شدند. جاحظ می‌گوید که زیدیه علی را در ویژگیهایی مانند تقدّم در اسلام و زهد و جهاد و فقه، در میان اصحاب، جزو افضل صحابه و در تجمیع این فضایل متفرد در میان ایشان می‌دانند. (همان، ص ۱۸۱) یعنی علی در جمع صفات از همه بالاتر بوده و در تک تک صفات لزوماً بهترین نبوده، ولی در ردهٔ اوّل صحابه قرار می‌گرفته است.

۱. تمایل زیدیه به علوم عادی مرسوم

به نظر می‌رسد که انقطاع زیدیه از منابع علم الاهی و محرومیت آنها از دانش سرشار اهل‌بیت، ایشان را لاجرم برای نجات از اتهام به جهل به سمت جریان رسمی علمی کشاند. زمینه‌های این موضوع در سران این جریان دیده می‌شود؛ به طوری که به تدریج در فقه نیز به فقه عامّه مبتلا شدند.

به عنوان نمونه، ابوالفرج اصفهانی در گزارش از یحیی‌بن عبدالله بن حسن بیان می‌کند: گروهی از کوفیان برای همراهی یحیی در کنار وی بودند، از جمله فرزند حسن‌بن صالح‌بن حیّ[1] که از زیدیة بتریّه بود و معتقد به برتری ابوبکر و عمر و عثمان ـ در شش سال نخستِ خلافتش ـ بود و نبیذ می‌آشامید و بر کفش مسح می‌نمود و نغمهٔ مخالفت با یحیی را زیاد سر می‌داد که موجب نابسامانی جبههٔ یحیی شده بود. یحیی خودش می‌گوید: روزی به هنگام نماز، سرگرم وضو شدم و خود را برای نماز حاضر می‌کردم که همین فرزند حسن‌بن صالح نماز را با یارانم برگزار نمود. من که دیدم وی نماز را به جماعت برگزار می‌کند، کناری رفتم و به تنهایی نماز خواندم و به او اقتدا نکردم چون می‌دانستم که بر کفش مسح می‌کند. وقتی که نماز جماعتش را تمام کرد به یارانش گفت: چرا و از چه رو خود را پیش مرگ مردی سازیم که نماز ما را صحیح نمی‌داند و از نظر وی، ما مذهبی ناپسند داریم؟ (اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۶۸)

مشاهده می‌شود که در اطراف یحیی کسانی هستند که تابع فقه مرسوم و رایج جامعه بوده‌اند و همراهی ایشان با یحیی ریشه در هماهنگی معرفتی ایشان با یحیی ندارد. آنان در فقه نیز روال یحیی را نداشته‌اند و زمانی از یحیی فاصله می‌گیرند که عدم موافقت یحیی با فقه ایشان علنی می‌شود. این قضیه تا حدّی، دلالت بر این می‌کند که یحیی با مسامحه رفتار می‌کرده؛ به طوری‌که پیش از این جریان هنوز این طایفه خود را ملتزم همراهی وی در مبارزه با دستگاه ظلم می‌دیده‌اند.

شهرستانی در ملل و نحل می‌گوید که زیدیه تابعان زیدبن علی‌بن الحسین هستند و بر آن هستند که امامت در اولاد فاطمه است و هرکس از ایشان اعم از اولاد حسن و حسین که خروج کند، امامت به او منتقل می شود و اطاعت وی واجب خواهد شد. آنان بر همین اساس، امامت فرزندان‌الله بن الحسن‌بن الحسن، یعنی ابراهیم و محمّد

۱. وی از فقهای زیدیه است و نامش در میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است. فرقهٔ صالحیه را به او منسوب می‌کنند. وفات وی در اوائل نیمهٔ دوم قرن دوم گزارش شده است. (نک: ادوار فقه، ج ۳، ص ۵۷۱)

را که در زمان منصور قیام کردند، تجویز می‌کنند. زیدبن علی نیز که بر این اندیشه بود و می‌خواست به علم مزیّن شود، سراغ واصل‌بن عطا رفت و شاگردی او را کرد[1] و لذا اتباع او از معتزله شدند. او امامت مفضول را می‌پذیرد و معتقد است که ابوبکر به خاطر مصلحت عمومی امام شد. و اهل کوفه وقتی مشاهده کردند او از شیخین تبرّی ندارد، او را رها کردند.[2] (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۱)

جریان زیدیه در روند تاریخی خود به لحاظ فکری، با تسنّن آمیخته شده‌اند. ایجی در مواقف می‌گوید که ایشان در زمان ما به لحاظ عقیده تابع معتزله و به لحاظ فقه به ابوحنیفه گرایش دارند. (ایجی، ج ۳، ص ۶۹۰) شهرستانی در ملل و نحل، بُتریّه را در فروع، دارای گرایش حنفی شمرده و اندکی، شافعی. (شهرستانی، ص ۱۶۲)

مطالعه پیرامون برخی از شخصیتهای مهم زیدیه در نیمهٔ اوّل سدهٔ دوم، در فهم موضع آنها دربارهٔ امامت می‌تواند مفید باشد. به نظر می‌رسد که عقیدهٔ ایشان در مورد اینکه امامت حق اولاد فاطمه است و همهٔ آنها بالقوه می‌توانند این مقام را به دست آورند، دو اثر تاریخی داشت: یکی اینکه در میان شیعیان هم نفوذ می‌کردند و خصوصاً جوانترها را بیشتر جذب می‌کردند؛ و دیگر اینکه مقام علمی امام را اکتسابی می‌دانستند و لذا علم اهل بیت را نیز در همین راستا تعریف می‌کردند. اینها تا حدی مرز شیعه و سنّی را دچار ابهام کردند و به نوعی مایل بودند که از طریق نقطهٔ اشتراک با هر دو، در هر دوگروه نفوذ کنند. گزارشهای تاریخی این وضعیت را به خوبی نشان می‌دهد. در ادامه برخی از مشاهیر عالمان زیدی این دوره در کوفه را بر می‌شماریم و مواضع ایشان را تبیین می‌کنیم.

---

۱. این نظر را شیخ ابوزهره نیز در کتاب الامام زید مطرح کرده است.

۲. برآیند روایات شیعه دربارهٔ زیدبن علی‌بن الحسین مثبت است و نشان می‌دهد که وی در موضوع امامت قائل به نصّ بوده است. بیشتر علمای شیعه زید را شخصیّتی ممدوح ارزیابی کرده‌اند. (نک: الارشاد، ج ۲۷، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲؛ کفایة الاثر، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۴ و ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۵، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۴۵ ـ ۳۴۸) (ویراستار)

۲. عالمان زیدی کوفه

۲ـ۱) حَکَم بن عُتَیْبه (م۱۱۵)

ابومحمّد حکم‌بن عتیبهٔ کوفی کندی در سال ۵۰ به دنیا آمده (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) و وفات وی در دوران هشام‌بن عبدالملک و در سال ۱۱۵ واقع شده است. (ابن قتیبه دینوری، ص ۴۶۴؛ ابن‌سعد، ج ۶، ص ۳۲۴) وی را در زمرهٔ اصحاب سه امام سجّاد و باقر و صادق مطرح کرده‌اند. (خویی، ج ۶، ص ۱۷۲) وی را از طبقهٔ سوّم از فقیهان تابعی در کوفه بر شمرده‌اند. (شهابی، ج ۳، ص ۵۵۷) در منابع عامّه، حکم‌بن عتیبه فقیه و عالم و کثیرالحدیث معرفی شده است (ابن سعد، ج ۶، ص ۳۲۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶) و یحیی‌بن معین و ابوحاتم و نسایی و احمدبن عبد الله عجلی او را ثقه دانسته‌اند. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) او از افراد متعدّدی روایت کرده است؛ از جمله: ابی جحیفهٔ سوائی، عبدالرحمن بن أبی لیلی، شریح قاضی، أبی وائل، مجاهد، مصعب‌بن سعد، إبراهیم نخعی و سعیدبن جبیر. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۵)

حکم‌بن عتیبه به تصریح علی‌بن حسن‌بن فضال، از فقهای عامّه و استاد زراره و حمران قبل از تشیّع ایشان، بود. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۰) وی در میان علمای عصر خود صاحب فضل تلقی می‌شد. مجاهدبن رومی می‌گوید: در فضل حکم همین بس که در مسجد منی وی را در میان علما این طور یافتم که همه از او بهره می‌گیرند. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۵) احمد عجلی و احمد حنبل وی را از اصحاب خاص ابراهیم نخعی معرفی کرده‌اند. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۸) و یحیی‌بن معین او را افقه شاگردان ابراهیم نخعی می‌داند. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) و سفیان‌بن عیینه او را در کوفه بی‌مانند دانسته است (همان، ص ۱۱۸) و ابوبکربن عیاش وی را یکی از سه نفر صاحب فتوی در کوفه می‌داند که نظیر نداشته‌اند. (ابن‌سعد، ج ۶، ص ۳۱۶) اینکه وی اهل قیاس بوده مسلّم است، خصوصاً که استادش ابراهیم نخعی در این زمینه پیشتاز بوده؛ چنانچه ابن ابی لیلی گزارش کرده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۱۲۷)

در مورد عقیدهٔ حکم، به نظر می‌رسد که او نسبت بـه امـیرالمـؤمنین، بـه تـبع استادش ابراهیم نخعی، اظهار علاقه و ارادت می‌کرده و نسبت به اهل بیت نیز تعلّق خاطر علمی نشان می‌داده و به تدریج با رشد مـوقعیت عـلمی اجـتماعی‌اش در کوفه، فاصلهٔ خود را از ایشان زیاد کرده است. مزّی در مورد حکم می‌گوید: گرایش به تشیّع در وی بوده الا اینکه این امر بعد از مرگش ظاهر شده است. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) بنا بر گزارش شعبه وی علی را بر عمر و ابوبکر برتری می‌داد. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۱۴۶) ابن ابی لیلی گزارش کرده که نزد حکم بودم که داود أودی نزد وی آمد و گفت: مردم فکر می‌کنند تو ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهی. وی گفت: من این کار را نمی‌کنم ولی علی را از آن دو بهتر می‌دانم. (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۴۲)

شاید به همین دلیل باشد که ابن قتیبه او را از شیعیان برشمرده است. (ابن قتیبه، ص ۶۲۴) نکتهٔ دیگری نیز این احتمال را تقویت می‌کند که وی به تدریج از اهل بیت فاصله گرفته باشد و آن این است که خود وی روایاتی را نقل کرده است که امـام حسین و امام سجّاد علیهما السلام مدّعی علم بوده‌اند. نظیر اینکه وی نقل می‌کند که در مسیر کربلا در منزل ثعلبیه، امام حسین یکی از اهالی کوفه را ملاقات مـی‌کنند و بـه او می‌فرمایند که اگر تو را در مدینه ملاقات می‌کردم جای پای جبرئیل را خانهٔ خود به تو نشان می‌دادم که برای جدّ ما وحی می‌آورد؛ چه‌طور می‌شود که آبشخور علم منزل ما باشد و دیگران صاحب علم باشند و ما جاهل باشیم؟! این امـر نشـدنی است. (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۲۴)

کشّی او را از بُتریه شمرده است و روایات متعددی را در ذم وی نقل کرده است. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۳) بنابر گزارش زراره، یک بار امام باقر به او فرموده بودند که به برادرش حمران بگوید که با امثال حکم در مورد محدّث بودن امام صحبت نکند (همان، ص ۱۷۹) و یک بار دیگر امام باقر به همین زراره مأموریت داده بودند که به حکم بگوید که اوصیای علی محدّث‌اند. (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۴۲)

این شواهد حاکی از این است که امام به نحوی مرز اندیشه شیعی را با مسلک

حکم تبیین می‌کرده‌اند و جدایی وی را از اندیشهٔ اهل‌بیت برای امثال زراره و دیگران روشن‌تر می‌کرده‌اند و نشان می‌داده‌اند که رفت و آمدهای حکم با اهل بیت به منزلهٔ تأیید وی توسّط ایشان نیست.

بر همین اساس، اینکه کتب رجال وی را در زمرهٔ روایان از امام سجّاد (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۲) و امام باقر (ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۰۹) شمرده‌اند، نشان تأیید وی توسط امامان نیست. حتی بر اساس برخی گزارشها وی روایاتی را به دروغ، به ائمّه نسبت می‌داد؛ چنانچه عیسی بن ابی‌منصور و جمعی گزارش کرده‌اند که یک بار که نزد امام صادق بوده‌اند، زراره وارد شد و حدیثی از قول حکم نقل کرده که به امام باقر نسبت داده و امام صادق فرمودند که پدرم اصلا چنین سخنی نگفته و حکم به پدرم نسبت دروغ داده است. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۹) امام باقر در مورد وی و دوستانش فرموده‌اند که خلق کثیری را منحرف کرده‌اند و ایمان ندارند. (همان، ص ۲۱۰؛ صفّار، ج ۱، ص ۲۱۰)

در مواردی، مشاهده می کنیم که امام باقر به او تذکر داده‌اند که از این علوم طرفی نمی‌بندد؛ مثلاً حضرتش از طریق ابومریم انصاری به او پیغام داده‌اند که هر کجا از شرق و غرب می‌خواهد، سر بکشد؛ ولی علم صحیح را جز نزد اهل‌بیت پیامبر نخواهد یافت. (همان، ص ۳۶۹)

یک بار دیگر که ابوبصیر فتوای حکم بر جواز شهادت زنا زاده را برای امام نقل کرد، آن حضرت ضمن ردّ آن فرمودند که حکم به هر دری می‌خواهد بزند؛ به خدا علم جز در خانه‌ای که جبرئیل بر اهل آن نازل شده یافت نخواهد شد و در گزارش دیگری زراره رأی حکم و ابراهیم نخعی را در باب مملوکی که بدون اجازهٔ مولایش ازدواج کرده، برای امام باقر نقل می‌کند و امام رأی ایشان را رد می‌کنند.

مشاهده می‌شود که وی و آراء و فتاوایش در دوران امام باقر مکرراً مورد تعریض امام قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که وی در عین اینکه خدمت امامان اهل‌بیت می‌رفته، ولی روش و مسیر خودش را دنبال می‌کرده؛ لذا در عین اینکه ایشان را عالم

می‌دانسته، ولی نسبت به امامت ایشان هیچ عقیده‌ای نداشته و دانش امام را کسبی و همراه با رأی و نظر تلقّی می‌کرده است. به عنوان نمونه، در موردی وی به همراه سلمة بن کهیل که از فقهای کوفه شمرده می‌شد، پیرامون موضوع شاهد و قضاوت با امام باقر بحث کردند و وقتی امام فرمودند که پیامبر و علی طبق بیان ایشان حکم کرده‌اند، آن دو گفتند که این حکم مخالف قرآن است. (کلینی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۵)

این گزارش گواه این است که وی و سلمه به رأی و نظر و برداشت خود از قرآن متّکی بوده‌اند و در مقابل فرمایش امام و حتی گزارش ایشان از قضاوت نبی و علی نیز استنباط خود را اولویت می‌داده‌اند. شاید به همین دلیل باشد که در مـواردی توسّط امام باقر به او هشدار داده شده که علم امامان با سایرین تفاوت دارد.

در گزارشی که عذافر صیرفی نقل کرده است، آمده: همراه با حکم‌بن عتیبه نزد امام باقر بودیم و امام او را احترام می‌کرد تا اینکه در موردی با امام اختلاف کرد که امام به فرزندشان فرمودند برخیز و کتاب علی را بیاور. کتاب بزرگی را آوردند و امام در آن نگریستند تا موضوع را پیدا کردند و فرمودند این خطّ علی و املای پـیامبر است و به حکم روکردند و فرمودند که تو و سلمه و ابومقدام به هر جا، از چپ و راست، می‌خواهید بروید، ولی علمی مطمئن‌تر از آنچه نـزد خـاندانـی است کـه جبرئیل بر ایشان نازل می‌شده، پیدا نخواهید کرد. (نجاشی، ص ۳۶۰)

این گزارش نشان می‌دهد در این دوره این گروه که مورد اشارهٔ امام قرار گرفته‌اند، دارای سابقه و روند خاصی هستند که در هر فرضی، از اینکه در مقابل امام تسلیم باشند، پرهیز دارند و در عین حال، تلاش دارند از ایشان هم مطالبی را اخذ کنند و سراغ دیگران هم می‌روند. البته مقام علمی امام باقر در حدّی بود که امثال حکم در مقابل ایشان مانند شاگرد بودند؛ چنانچه عبدالله بن عطا می‌گوید: علما را در مقابل کسی به اندازهٔ محمّدبن علی کوچک ندیدم. (ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۱۱) همو می‌گوید که حکم را در محضر امام مانند شاگردی دیده است. (همان)

حکم گاهی نزد امام می‌رفت تا اشکالات فقهی خودش را حل کند؛ مثل اینکه از

امام باقر در مورد دیهٔ انگشتان دست و پا در شرایطی که دست و پا کمتر یا بیشتر از ده انگشت داشته باشند، می‌پرسد (کلینی، ج ۷، ص ۳۳۰)؛ یا در موردی از دیهٔ دندانها پرسش کرده وگفته تعداد دندان انسانها برخی ۲۸ و برخی ۳۲ دندان است و دیه بر چه اساسی است. امام پس از بیان پاسخ وی به او متذکر شده‌اند که آنچه فرموده‌اند در کتاب علی آمده است. (همان) خود حکم گزارش می‌کند که زمانی، در میان جمعی، منتظر ابوجعفر بوده‌اند که زنی سر می‌رسد و مسئله‌ای در ارث را مطرح می‌کند و به پیشنهاد حضّار حکم مشغول محاسبات می‌شود و در این میان امام به مجلس وارد می‌شوند و مسئله برای ایشان بیان می‌شود و در جا پاسخ را بیان می‌کنند؛ در حالی‌که حکم هنوز مشغول محاسبات بوده است. حکم می‌گوید من خوش فهم‌تر از ابوجعفر ندیده‌ام. (همان، ج ۵، ص ۴۷۸)

۲-۲) سَلَمَة بن کُهَیْل (م ۱۲۱)[1]

وی یکی دیگر از فقهای کوفه است که به گزارش فرزندش یحیی در سال ۴۷ متولد و در سال ۱۲۱ وفات کرده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸) بسیاری از رجالیون عامّه وی را توثیق کرده‌اند؛ مثلاً احمد حنبل وی را در حدیث متقن می‌داند (ابن‌المبرد، ص ۶۶؛ عسقلانی، تهذیب الاتهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) و ابن معین و ابوحاتم و ابن سعد و ابوزرعه و ابن‌مهدی نیز وی را توثیق کرده‌اند. (همان) عجلی نیز وی را در حدیث ثقه می‌داند. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) نسایی او را ثقه و دقیق دانسته است و ذهبی نیز وی را از علمای دقیق کوفه خوانده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۱۲۰) سفیان ثوری او را یکی از ارکان می‌دانسته است. (همان) استاد اسدحیدر در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة وی را از شیوخ ابوحنیفه دانسته است. (حیدر، ج ۱، ص ۳۴۲)

۱. سلمةبن کهیل الحضرمی أبویحیی الکوفی. بنابر تحلیل علامه امین در أعیان الشیعه و علامه خویی در معجم رجال‌الحدیث، سلمةبن کهیل میان یکی از اصحاب امیرالمؤمنین که مورد وثوق است و اصحاب امام باقر که بتری است، مشترک می‌باشد. (نک: أعیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۰۹)

سلمه در منابع سنّی راوی فضایل شیخین است (بلاذری، ج ۱، ص ۵۴۱؛ جاحظ، ص ۱۳۶) و در قدح معاویه (منقری، ص ۲۱۷) و در ذم اهل صفین و مدح عمار (همان) نیز از وی اخباری گزارش شده است. وی راوی برخی فضایل حضرت علی است؛ مانند قضیه آیهٔ ولایت (شوشتری، ج ۱۴، ص ۴) و سیادت علی در عرب (همان، ج ۱۵، ص ۳۹) و نخستین نمازگزار بودن در میان مسلمین (بلاذری، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن قتیبه، ص ۱۶۹؛ ابن‌کثیر، ج ۷، ص ۳۶۹؛ مجلسی، ج ۳۸، ص ۴۰ و ۲۰۳ و ۲۱۱ و ۲۵۶ و ۲۶۸ و ۲۷۲ و ۲۸۱) و حدیث **لا فتی الاّ علیّ** (اصفهانی، مناقب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۵۱)

سلمه همچنین در اینکه علی باب حکمت نبی است روایتی را نقل کرده است. (همان، پاورقی ۸۶) وی روایاتی در باب علم علی نقل کرده که علی بر منبر به مردم توصیه می‌کرده از او پرسش کنند و می‌گفته که کسی را بعد از او نخواهند یافت که به کتاب خدا از او آگاه‌تر باشد. (نقدّمی، ص ۲۳۴) از او در مظلومیت علی نیز روایتی نقل شده است. (سیّد مرتضی، ج ۳، ص ۲۲۳)

محمّدبن مسلم یک بار به امام صادق عرض کرد که این سلمةبن کهیل در مورد علی‌بن ابی‌طالب مطالب زیادی را نقل کرده است و به عنوان نمونه جریان نجوای پیامبر با امام علی را ذکر می‌کند. (مفید، الاختصاص، ص ۳۲۷؛ صفّار، ۱/۴۱۱) و یا خبری را وی در مورد علم علی به کتب انبیاء و توان حکم بر اساس آنها نقل کرده است. (صفار، ج ۱، ص ۱۳۴) شواهد و نمونه‌های روایات سلمة در فضایل علی را درکتاب احقاق الحق و کتاب مناقب سلیمان کوفی[1] می‌توان یافت. وی در فضایل امام حسن علیه‌السلام هم روایاتی نقل کرده است. (ابن عساکر، ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام، ص ۳۷) بر اساس گزارشی، وی امام باقر را مصداق آیهٔ «**لآیات للمتوسّمین**» دانسته است. (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۹؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴؛ حسکانی، ج ۱، ص ۴۲۱)

---

۱. برای مشاهدهٔ نمونه‌ها نک: مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، الکوفی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۶۳ و ۲۶۹ و ۲۷۵ و ۲۸۱ و ۲۸۸ و ۲۹۴ و ج ۲ ص ۱۰۲ و ۲۸۳ و ۳۴۱ و ۳۶۰ و ۴۳۶ و ۴۴۸ و ۴۵۰ و ۴۶۳ و ۴۷۱.

عجلی در عین توثیق وی می‌گوید: در وی تشیّع اندکی دیده می‌شده (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) و یعقوب نیز گفته وی ثقه بوده و در تشیّعش ثابت مانده است. (همان) ذهبی نیز وی را از علمای کوفی که گرایش شیعی داشته می‌دانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۱۲۰) زمانی که شعبه به بصره رفته بود، به او گفتند از اساتید مورد اعتمادت برای ما حدیث بگو. وی گفت که اگر از ثقات بگویم باید از چند نفر از این شیعیان نقل کنم، یعنی حکم‌بن عتیبه و سلمةبن کهیل و حبیب‌بن ابی‌ثابت و منصور. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) آجری گزارش کرده که از ابوداوود پرسیده که به سلمه بیشتر علاقه دارد یا به حبیب‌بن ثابت؟ وی پاسخ داده که سلمه گرایش به شیعه نشان می‌داد. (همان، ص ۱۳۸) ابن قتیبه اسم وی را در زمرهٔ شیعیان ذکر کرده (ابن قتیبه، ص ۶۲۴) و ذهبی نیز وی را شیعه معرفی کرده است. (ذهبی، العبر، ج ۱، ص ۱۵۳) وی به زیدبن علی علاقه‌مند بود و بعد از مرگش می‌گریست و می‌گفت: ای کاش او را یاری می‌کردم و کشته می‌شدم. (بلاذری، ج ۳، ص ۲۳۴ پاورقی)

عطاء خفاف گزارش کرده که سلمه هنگام خروج زید وی را نهی کرده و از غدر اهل کوفه پرهیزش داده است و او هم نپذیرفته است و پس از آن سلمه از وی اجازه گرفته که به دلیل اینکه ممکن است کار بر زید مشکل شود و او را نیز گرفتار کند از کوفه دور شود و زید نیز موافقت کرده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ص ۱۳۸) گفته شده که وی بیشترین اصرار را بر عدم خروج زید داشته (ابن العدیم، ج ۹، ص ۴۰۴۴) و مردم را هم از همراهی با او نهی می‌کرده است. (بلاذری، ص ۳، پاورقی ۲۳۴ و ۲۳۹) که احتمالاً برای انصراف زید از خروج این تدبیر را می‌کرده است . برخی گزارشها نام سلمه را جزو بیعت کنندگان با زید ذکر کرده‌اند (ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۳۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۸۷) و در گزارشی که فضیل‌بن زبیر به ابوحنیفه داده، سلمه را یکی از فقهایی معرفی کرده که با زید همراه شده‌اند (امین عاملی، ج ۷، ص ۱۲۲) که احتمالاً قبل از احساس وی به غدر مردم بوده است و اینکه از زید اجازهٔ خروج گرفته نیز مؤیّد وقوع همین بیعت قبلی است.

امام باقر در مورد سلمه و حکم‌بن عتیبه فرموده بودند که این دو اگر به شرق و غرب سر بکشند، علم صحیحی نمی‌یابند، مگر آنچه از نزد اهل بیت بیرون آید. (صفار، ج ۱، ص ۱۰؛ مجلسی، ج ۲، ص ۹۲) و یک بار هم که سلمه همراه با حکم نزد امام باقر بودند و با ایشان اختلاف کردند، امام از روی کتاب علی فرمایش خویش را به ایشان نشان دادند و رو به حکم فرمودند: ای ابومحمّد، تو و سلمة بن کهیل و ابومقدام هر جا که می‌خواهید، بروید؛ به سمت راست و چپ بروید، به خدا سوگند، علمی را مطمئن‌تر از علم قومی که جبرئیل بر آنها نازل می‌شود، پیدا نخواهید کرد. (نجاشی، ص ۳۶۰) قبلاً ذکر کردیم سلمه به همراه حکم بن عتیبه با امام باقر پیرامون شهادت و قسم بحث کردند و بیان حضرت را مخالف قرآن دانستند؛ در حالی که آن حضرت به ایشان فرموده بودند پیامبر و امیرالمؤمنین چنین قضاوتی داشته‌اند. این موارد نشان می‌دهد که وی نوعی استقلال علمی از امام می‌جسته و در این مقام رأی خودش را در فقه نافذتر از بیانات امام تلقّی می‌کرده است.

۲ـ۳) ابوالمقدام ثابت بن هرمز(م۱۲۱)

وی شاگرد سعید بن جبیر و سعید بن مسیّب راکرده و در عین حال، خدمت امام سجّاد هم رسیده و از ایشان نیز نقل حدیث کرده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۷۰۰) طوسی او را از اصحاب امام سجّاد معرفی کرده (طوسی، الابواب، ص ۱۱۰) و نجاشی گوید که از امام سجّاد نسخه‌ای را نقل کرده است. (نجاشی، ص ۱۱۶) احمدبن حنبل و یحیی بن معین وی را توثیق نموده‌اند (مزی، ج ۴، ص ۳۸۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۷۸) و ابوحاتم نیز او را صالح خوانده (مزی، ج ۴، ص ۳۸۱) ابن صالح وی را ثقه دانسته (مغلطای، ج ۳، ص ۸۴) و یعقوب بن سفیان نیز وی را توثیق کرده است. (همان، ص ۸۶)

از طرف دیگر، ابوالفتح موصلی گفته در مورد وی حرفهایی هست (همان، ص ۸۴) و ابن حبان نیز وی را در ثقاتش ذکر نکرده است. (همان) به نظر می‌رسد که این تفاوت قضاوت در منابع سنّی مربوط به تحوّلات وی باشد؛ یعنی وی در ابتدا نسبت به دو خلیفه تولّی نداشته، ولی به تدریج، با تمایل به زیدیه به این امر گرایش پیدا کرده

باشد و تضعیف اولیّه و توثیق ثانوی وی ناشی از اخبار دال بر این وضعیت وی باشد. البته در نهایت به نظر می‌رسد که وی بر مسیر بتریه تثبیت شده باشد؛ چنانچه نام وی در میان کسانی از زیدیه دیده می‌شود که در محضر امام باقر بر تولّی شیخین تصریح کرده‌اند. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۶) در گزارش عذافر صیرفی آمده که در مجلسی که امام باقر علیه‌السلام با حکم داشتند و او با امام اختلاف کرد، حضرتش به او فرمودند تو و ابوالمقدام و برخی دیگر که حضرت نام برد به هر جا می‌خواهید بروید، ولی علم موثقی جز آنچه در اختیار اهل‌بیت رسول که جبرئیل بر ایشان نازل می‌شده است، پیدا نمی‌کنید. (نجاشی، ص ۳۶۰)

در منابع رجالی شیعی وی از بتریه معرفی شده است (حلی، رجال ابن داوود، ص ۲۳۴ و ۲۹۰؛ عاملی، ص ۹۰) و ابن غضائری وی را جدا ضعیف دانسته است. (ابن غضائری، ج ۴، ص ۲۵۷) پسر وی روایات متعددی را از وی نقل کرده است که بعضاً در فضایل علی و اهل بیت و شیعیان می‌باشد. (به عنوان نمونه نک: برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۲؛ عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ کلینی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابن بابویه، ص ۱۳۲؛ ابن قولویه، ص ۳۲۱؛ صدوق، الامالی، ص ۷۵ و ۲۰۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۷۰ و ج ۲، ص ۴۰۵ و ۴۴۴)

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد فرزند وی عمرو از بتریه نبوده است؛ چنانچه برخی از علمای اهل سنّت وی (عمروبن ثابت‌بن هرمز) را شیعی غالی دانسته‌اند. نظیر ابن مبارک، و ابن معین نیز وی را ثقه ندانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۷۰۰) ابن هناد می‌گفته که وقتی وی مُرد، من بر نمازش حاضر نشدم؛ چراکه او معتقد بود بعد از پیامبر مردم به جز پنج نفر کافر شدند. (همان) ابن مبارک می‌گفت که از وی نباید حدیث نقل شود، چون گذشتگان را سب می‌کرد. بخاری و ابوحاتم و ابوزرعه نیز وی را ضعیف دانسته‌اند. (همان) فرزند ابوالمقدام نقل می‌کند که با خبری زیدی و بتری بودن وی، سازگار نمی‌باشد. ثابت می‌گوید به امام باقر عرض کردم که عامه گمان می‌کنند که بیعت ابوبکر به دلیل اجتماع مردم، مورد رضای خدا بوده است و حضرت نیز در پاسخ وی به آیاتی اشاره می‌کنند که بعد از پیامبر اسلام و

سایر انبیاء مردم اختلاف کردند و برخی به کفر گرویدند. (کلینی، ج ۸، ص ۳۷۰) گزارش دیگری نیز از ثابت از پدرش هست که شاهد جریانات بیعت ابوبکر بوده و اینکه علی خودش را جانشین پیامبر می‌دانسته و حاضر به بیعت با وی نبوده است. (عیاشی، ج ۲، ص ۶۶) این گزارشها با اندیشهٔ بُتری که امامت دو خلیفهٔ اوّل را مشروع می‌دانند، سازگار نمی‌باشد[1]. البته اگر فرض کنیم وی در ابتدا گرایش زیدی نداشته تا حدی این اخبار را می‌توان توجیه و جمع کرد. در مجموع، از نحوهٔ مواجهه وی و دوستانش برمی‌آید که برای امامان اهل بیت علم الاهی قبول نداشته‌اند و ایشان را مانند سایر علما و دانشمندان تلقّی می‌کرده‌اند.

۲ـ۴) کثیر النواء (بعد از ۱۳۰)[2]

کثیر النواء از کسانی است که با زیدبن علی بیعت کرد، ولی از او جدا شد. (مفید، الاختصاص، ص ۱۲۷) وی از سران بُتریه است و از سوی امام صادق علیه السلام لعن شده است (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۰) و به گزارش ابابصیر، حضرت او را مکذب معرّفی کرده‌اند و فرموده‌اند که او و دوستانش نزد ما می‌آیند و ادّعا می‌کنند که ما را تصدیق می‌کنند، ولی این‌چنین نیست و حدیث ما را می‌شنوند و تکذیب می‌کنند. (همان) حتّی ابوبکر حضرمی گزارش کرده که شنیده است امام صادق علیه السلام از کثیرالنواء در دنیا و آخرت تبرّی جسته‌اند. (همان، ۲۴۱)

بنابر منقولات عامّه، کثیرالنواء گزارش کرده که به امام باقر علیه السلام عرضه داشته که من دوست دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم و سپس پرسیده که آیا از شیخین تبرّی دارند یا نه و حضرت به او فرموده‌اند که تبرّی از شیخین مایهٔ ضلالت است و او را به دوستی ایشان امر کرده‌اند. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۴، ص ۵۱) کثیرالنواء درگزارش دیگری مدّعی شده زیدبن علی نیز تولّی شیخین را توصیه کرده است. (ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۶۱) وی در برخی گزارشها مدّعی شده که امام باقر و امام

---

۱. این نکته را مرحوم وحید بهبهانی نیز متذکر شده‌اند. (نک: بهبهانی، ص ۱۰۱)

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۰۲ ـ ۴۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۱.

سجّادعليه‌السلام فرموده‌اند که میان بنی‌هاشم و بنی‌تیم و بنی‌عدی در جاهلیّت مسائلی بود که به واسطهٔ اسلام به دوستی تبدیل شد. (رازی، ج ۷، ص ۲۲۶۷؛ ابن‌الجوزی، ج ۳، ص ۱۳۶؛ سیوطی، ج ۴، ص ۱۰۱، متقی هندی، ج ۲، ص ۴۴۹)

گزارشهایی که در منابع عامه از وی نقل شده، حاکی از این است که وی در محیط اجتماعی، تولّی شیخین را توصیه می‌کرده و از اینکه این توصیه را به امامان نسبت دهد، ابا نمی‌کرده است محتمل است که بعضاً به سبب تقیّهٔ اهل‌بیت در مقابل وی، او نیز شواهدی برای این نسبت از امامان در اختیار داشته است. در گزارشی آمده است که امّ خالد در محضر امام صادق گفت که زراره مرا به تبرّی از شیخین، و کثیر النواء به تولّی آنها امر می‌کند و بعد از حضرت می‌پرسد که کدام گروه نزد شما محبوب‌تر هستند که حضرت می‌فرمایند زراره و دوستانش نزد من از کثیرالنواء محبوب‌تر هستند و پس از رفتن امّ خالد، از کثیرالنواء تبرّی می‌جویند. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۴۱)

شواهد فراوانی در اختیار است که امام نسبت به زیدیه در تقیّه بودند، ولی به دوستان خود نسبت به خطر فکری آنها تذکّر و هشدار می‌داده‌اند. در این خبر نیز مشاهده می‌شود که امام صادق‌عليه‌السلام نسبت به وی تقیّهٔ شدیدی دارند و می‌ترسند که خبری به دست او برسد و در کوفه هیاهو برپا کند. گزارشی از ابوالجارود در اختیار است که وی همراه کثیر خدمت امام باقرعليه‌السلام بوده که کثیر به ایشان از ابوالجارود گله می‌کند که وی از شیخین تبرّی می‌جوید و ابوالجارود نیز وی را تکذیب می‌کند، مبنی براینکه کثیر تاکنون از وی چنین چیزی نشنیده است. (ابن قتیبه دینوری، ص ۲۴۶) این گزارش نیز تأکید می‌کند که کثیر نسبت به تبرّی از شیخین حساس بوده و تلاش می‌کرده از شیعیان در این زمینه سعایت کند و از امام باقرعليه‌السلام نیز در این زمینه تأیید می‌خواسته است. از این رو، طبیعی است که آن حضرت در قبال وی دچار تقیّه باشند. خاطرنشان می‌شود که ابوالجارود دست کم در دوران امام باقرعليه‌السلام مستقیم بوده است.

از طرف دیگر، در منابع اهل سنّت، کثیرالنواء راوی اخباری در فضایل علی است[1]؛ مانند اینکه پیامبر همان‌طور که اهل مسجد را به دستور خدا از دسترسی به مسجد ممنوع کرده، خانهٔ علی را هم به دستور خدا وانهاده است. (طبرانی، ج ۱۲، ص ۱۴۴) در خبر دیگری مقام سیّد زنان بهشت بودن حضرت فاطمه و سیّد دنیا و آخرت بودن شوهر وی را نقل کرده است. (ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۱۸۹۵) خبر دیگر جریان اعطای رایت جنگ خندق به کسی است که خدا و رسول او را دوست دارند. (ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۹۶) همچنین وی ناقل روایات ثقلین نیز هست. (انصاری، ص ۹۰) در عین حال، مؤیّد تمایلات زیدی وی این است که در منابع عامّه روایاتی از وی نقل شده که مشترکاً فضیلتی را به علی و دو خلیفه نسبت داده است؛ مثل اینکه خداوند نیز ایشان را از رفقای پیامبر قرار داده است. (طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۶)

در مواردی، گزارش شده که وی نسبت به امام باقر بی‌احترامی می‌کرده است. به گزارش کشّی، محمّدبن یحیی به کثیرالنواء می‌گوید که چرا این قدر به حضرت باقر اهانت و بی‌احترامی می‌کنی؟ گفت: چون چیزی از او شنیدم که اصلاً خوشم نیامد! شنیدم که می‌گفت: تمام طبقات زمین، به برکت پیامبر و عترت پیامبر، فراخ و بارور گردیده است. (خویی، ج ۱۴، ص ۱۱۰) این قضاوت وی نشان از این دارد که او برای امامان جز فضل علمی، مقامی قایل نبوده است و اساساً تحمّل این مقامات را هم نمی‌کرده است.

ایجی وی را از سران بتریه معرفی کرده است (ایجی، ج ۳، ص ۶۹۰) و کشّی نیز در رجالش وی را همراه برخی دیگر از بتریه دانسته است. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۹۰) به نظر می‌رسد وی به دلیل تولّی اش نسبت به شیخین توسّط برخی از رجالیون شیعه مانند برقی، عامّی معرفی شده است (برقی، رجال البرقی، ص ۴۲)[2] و متقابلاً به دلیل

---

۱. به عنوان نمونه نک: ابن کثیر دمشقی، ج ۷، باب ذکر شیء من فضائل أمیرالمؤمنین علی‌بن أبی‌طالب رضی‌الله عنه، ص ۳۳۷ و ۳۴۳ و ۳۵۷.

۲. محدّث قمی درسفینة‌البحار او را بتری و عامّی دانسته است.

اظهار تولی نسبت به علی و یا تبرّی نسبت به عثمان از نظر برخی رجالیّون سنّی، شیعی دانسته شده (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۰) و تضعیف شده است. (جوزی، ص ۱۲۲)

سمعانی در الانساب وی را از بتریه و از فروع زیدیه و ملحق بـه شـیعه مـعرّفی می‌کند و می‌گوید او در مورد عثمان متوقف بوده، ولی نسبت به شیخین تولّی داشته و تبرّی از آنها را موجب کفر تلقّی می‌کرده است. (سمعانی، ج ۲، ص ۷۸) با این حال، ابن‌حجر از عجلی گزارش کرده که در او اشکالی نیست و ابن‌حبان نیز او را در ثقات آورده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸ ص ۳۶۸) شاید ریشهٔ این امر گزارش محمّدبن بشر باشد که کثیرالنواء نمرد تا اینکه از تشیّع خارج شد. (همان)

۲ـ۵) سالم بن ابی‌حفصه (ابو یونس عجلی کوفی) (م۱۳۷)

وفات وی در سال ۱۳۷ هجری است. (نجاشی، ص ۱۸۸) ابن سعد گزارش کرده که سالم به صورت شدیدی، از خود تشیّع ابراز می‌کرد و نشانهٔ آن را این دانسته که در زمان پیروزی و تشکیل دولت بنی‌عباس (بنی هاشم) داوود بن علی با مردم حج گزارد (یعنی سال ۱۳۲). سالم نیز در این سال به حج رفت و در هنگام تلبیه، او که دارای صدای بسیار بلندی بود، می‌گفت: «ای هلاک کنندهٔ بنی امیّه، لبّیک» (ابن سعد، ج ۶، ص ۳۲۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۶۶) عبدالله بن ادریس نیز گزارش کرده که سالم را در طواف دیده که چنین تلبیه می‌کرده است (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸ ص ۴۳۵) و حسین‌بن علی جعفی نیز همین رخداد را گزارش کرده است. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۶) تعبیر ابن سعد حاکی از این است که ضدّیت با بنی‌امیّه، خود، حمل بر تشیّع می‌شده است. به نظر می‌رسد که ضدّیت شدید سالم با عثمان منشأ رمی او در منابع بـه تندروی در تشیّع می‌باشد؛ مثلاً ابن عیینه می‌گوید که یک بار عمروبن عبید سالم را متهّم کرد که تو عثمان را کشته‌ای، سالم از این تعبیر جاخورد و از منظور وی پرسید. عمرو گفت چون تو به این کار رضایت داری (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۳۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰)

فلاس گفته که سالم در تشیّعش مفرط بوده است (همان) و او را تضعیف کرده است (ذهبی، ج ۸، ص ۴۳۵) و نظیر همین از عمروبن علی نقل شده است. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۴) نسایی هم او را ثقه ندانسته است. (همان، ص ۱۳۵) ابن عدی می‌گوید به خاطر غلوّش در تشیّع از وی عیب گرفته‌اند؛ ولی من امید دارم مشکلی در او نباشد. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۳۶) از احمد حنبل نیز نقل شده که وی شیعی بوده، ولی گمان بدی در مورد او نمی‌رود. (ابن المبرد، ص ۵۹؛ مزی، ج ۱، ص ۱۳۵) یحیی‌بن معین او را شیعه (عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۴) و ثقه دانسته (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۵) و از بشار نقل شده که از ابن معین متعجّبم که او را مطلقاً توثیق کرده؛ در حالی‌که نزد من او جدّاً ضعیف است؛ زیرا اخبار متواتری در مورد غلو و سوء عقیدهٔ وی ثابت شده است. از جریر که خودش به شیعی بودن شناخته شده، نقل شده که من از سالم به دلیل اینکه در جهت تشیّع مجادله می‌کرد فاصله گرفتم. و لذا گفته شده که از اینجا می‌توان وضع کسی را که نزد جریر غلو شیعی دارد، فهمید. (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰؛ مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۷) جوزجانی می‌گوید: نزد علی‌بن عبدالله در مورد کسانی که در رفض زیاده‌روی دارند صحبت بود، وی به یونس‌بن خباب و سالم‌بن ابی حفصه اشاره کرد و سپس همین جریان را از قول جریر نقل کرد. ابن حجر وی را صادق می‌داند، ولی در عین حال، او را شیعی غالی می‌خواند. (عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۴) و عقیلی نیز گفته که سالم به دلیل غلو، متروک است و حق هم همین است که ترک شود. (همان، ص ۳۳۵)

در منابع عامّه، فضایل شیخین از طریق او نقل شده است؛ مثل اینکه وی گفته از امام باقر و صادق علیهما السلام در مورد عمر و ابوبکر پرسیدم، به من گفتند که ای سالم، آنها را دوست بدار و از دشمن ایشان تبرّی کن. سالم همچنین مدّعی شده که امام صادق علیه السلام فرموده که کسی از جدّش تبرّی نمی‌جوید؛ یعنی از ابوبکر. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۹۱) ابی داوود گزارش کرده که سالم نزد سفیان می‌رفت و به بیان فضایل ابوبکر می‌پرداخت. (سجستانی، ج ۱، ص ۲۴۵) وی سالم را خشبی دانسته؛ یعنی

طرفدار زیدبن علی بوده که بر خشبه‌ای به دار کشیده شد[1].

ابواحمد زبیری از پیرمردی کوفی به نام یحیی‌بن علی که با سفیان ثوری همنشین بوده، نقل می‌کند که سالم‌بن ابی‌حفصه نزد سفیان می‌آمد و معمولاً فضایل شیخین را در ابتدا می‌گفت و سپس در مناقب علی ورود می‌کرد و لذا وقتی به مناقب شیخین می‌پرداخت، سفیان می‌گفت: مراقبش باشید که قصد خاصی (بیان فضایل علی) دارد. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۵) وی روایاتی در فضایل علی نقل کرده؛ مانند حدیث رایت (مقریزی، ج ۱۱، ص ۲۸۷) و حدیث مؤاخات (شوشتری، ج ۴، ص ۱۹۱ و ۱۹۲) و حدیث خیرالبشر (همان، ص ۲۵۳) و موارد دیگر[2].

ابواحمد عدی می‌گوید که سالم بیشتر احادیثش را در فضایل اهل‌بیت آورده و در بین شیعیان کوفی، وی از غالیان آنهاست و بر این صفت او عیب گرفته شده؛ ولی امید است در احادیثش اشکالی نباشد. (مزی، ج ۱۰) از روایاتی که سالم در فضایل حسنین نقل کرده این است که پیامبر فرمودند که هرکس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست دارد و هرکس با ایشان دشمن باشد، با من دشمن است. (ابن‌کثیر دمشقی، ج ۸، ص ۳۹، ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۱) وی در مورد مهدی اهل‌بیت نیز روایاتی را نقل کرده است. (اصبهانی، ج ۱، ص ۱۷۰) حجّاج‌بن منهال سالم را از سران کسانی می‌داند که بر شیخین عیب می‌گیرند (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۶، ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰)؛ ولی بر این سخن شاهدی وجود ندارد، مگر اینکه به دلیل مخالفت وی با عثمان چنین نسبتی به وی داده شده باشد.

سدیر نقل می‌کند که یک بار که وی نزد امام باقر بوده و جناب زید هم حضور

---

۱. در معنای خشبی اختلاف اندکی هست؛ ولی مسلّم است که به فروع و جریانهای شیعیان این نسبت داده می‌شده است. دربارهٔ دیگر معانی محتمل «إنّه خشبیّ» نک: البحرانی، مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۰، قسم ۲؛ الصادق علیه‌السلام، ص، ۱۱۰۶.

۲. برای نمونه‌های دیگر نک: شوشتری، ج ۵، ص ۵۷۰ و ج ۷، ص ۱۹۷ و ج ۱۰، ص ۶۹۳ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۷۰۵ و ج ۱۳، ص ۱۲۰ و ج ۱۴، ص ۸۲ و ۵۶۹ و ج ۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۷ و همچنین حسکانی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۳۱۱ و ۳۱۷ و ج ۲، ص ۸۱ و ۳۲۵ و ۳۲۷.

داشته‌اند، سالم و کثیرالنواء و سلمه همراه با جمعی وارد می‌شوند. ایشان بـه آن حضرت چنین می‌گویند که ما علی و حسن و حسین را دوست داریم و از دشمن ایشان تبرّی می‌جوییم. بعد گفتند: ابوبکر و عمر را هم دوست داریم و از دشمن ایشان تبرّی می‌کنیم. زید در اینجا رو به آنها کرد و گفت: در این صورت، شـما از فاطمه تبرّی می‌جویید. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۸) این گزارش حاکی از این است که ریشه اندیشهٔ زیدی ایشان ربطی به عقیدهٔ جناب زیدبن علی ندارد و از قبل این تفکّر را داشته‌اند و بعد در قالب حرکت زید آن را در میان مردم و شیعیان منتشر کرده‌اند.

در گزارش دیگری آمده که روزی زید خدمت امام باقر می‌رسد و اظهار ولایت نسبت ائـمّه و بـرائت از دشـمنان ایشـان مـی‌کند. امـام از وی در مـورد شـیخین می‌پرسند، وی نیز آن دو را امام عدل معرفی می‌کند. آن حـضرت در پـاسخ وی می‌فرمایند که در امر امامت کسانی را شریک می‌کنی که خدا برای ایشان نصیبی قرار نداده است. (حلبی، ص ۲۴۸)

سالم ماجرای نخستین ملاقاتش با سعیدبن جبیر را چنین نقل می‌کند که در مکّه، در کنار مقام، نماز می‌خواندم و سعیدبن جبیر که من او را نمی‌شناختم، نزدیک من بود. من در نماز بر محمّد و آل محمّد درود فرستادم. سعید در حالی‌که تعجّب کرده بود، توجّهش به من جلب شد و پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه هستم. وی از این ملاقات خوشحال شد. (فسوی، ج ۲، ص ۷۰۹)

سالم در منابع شیعی، زیدی بتری معرفی شده است. (حلی، رجال ابن‌داوود، ص ۲۴۷) ابوعبیده حذاء گزارش کرده که یک بار عقیدهٔ سالم‌بن ابی‌حفصه را برای امام باقر بازگو کردم و حضرت فرمودند: وای بر سالم، وای بر سالم، سالم چه می‌داند کـه منزلت امام چیست، منزلت امام بالاتر از آن است که سالم و عموم مـردم بـه آن عقیده دارند. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۵) در این بیان، روشن می‌شود که عـقیدهٔ سالم در امامت مانند عموم مردم بوده و این تأییدی بر تفکّر زیدی وی می‌باشد که

به لحاظ عقیدهٔ امامتی بعد الاهی برای امام قائل نیستند.

زراره می‌گوید: سالم‌بن ابی‌حفصه را دیدم، به من گفت: وای بر تو ای زراره! ابوجعفر (حضرت باقر) به من گفت: درختانِ خرما در عراقِ شما عمودی رشد می‌کنند یا خمیده و کج؟ به او گفتم که عمودی‌اند! گفت: به من بگو ثمراتِ عراقِ شما شیرین است؟ و نیز دربارهٔ باروریِ درختانِ خرمای عراق از من پرسید و من برایش توضیح دادم و همچنین از من پرسید که کشتیهای عراق در آب می‌رانند یا در خشکی؟ به او گفتم که کشتی در آب راه می‌رود! ای زراره، کسی که این امور پیش پا افتاده را هم نمی‌داند، امام خود قرار داده‌ای؟ زراره می‌گوید: به طواف دور کعبه پرداختم در شرایطی که از آنچه شنیده بودم، به شدّت غمگین بودم که حضرت باقر را دیدم. ماجرا را عرض نمودم، مقابل حجرالاسود که رسیدیم، فرمود: فکرت را به حرفهای او مشغول نساز که به خدا سوگند، وی هیچ‌گاه عاقبت به خیر نخواهد شد. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۴) غیر از اینکه وی معنای سخن امام را نفهمیده[1]، ولی از این گزارش روشن است که نگرش سالم‌بن ابی‌حفصه به امام باقر نگرش اهانت‌آمیزی است.

بنابر گزارش دیگری، ابوبصیر گوید: من در خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب بودم. شخصی بدان حضرت عرض کرد: همانا سالم‌بن ابی‌حفصه و یارانش از شما روایت می‌کنند که شما در هنگام سخن گفتن (از روی تقیّه و مصلحت) طوری سخن می‌گویی که هفتاد توجیه دارد تا بتوانی از زیر بار مسئولیّت آن بیرون روی؟ فرمود:

۱. میرداماد در تعلیقهٔ خود بر رجال کشّی در ذیل این گزارش آورده: سالم‌بن ابی‌حفصه بسیار کودن بوده که سرّ کلام امام را درک نکرده است. «نخل عراق» کنایه از «اهل عراق» است؛ چراکه بین انسان و نخل، شدّت مشابهت و کمال مناسبت وجود دارد که بسیار معروف است. سؤال از رشد عمودی یا خمیدهٔ درختان خرمای عراق، کنایه از این است که آیا عراقیان در دینشان مستقیم‌اند یا منحرف‌اند؟ سؤال از «شیرینی و حلاوت ثمراتِ عراق» در واقع، پرسش از «گرایش اعتقادی و مذهبیِ فرزندانِ عراقیان» است که آیا شیرینیِ مذهبِ حق را فرزندانِ خود احساس می‌کنید یا نه؟ و مراد از «کشتی» اهل بیت پیامبر است که: «مَثَلُ أهْلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوح»، و مقصود از «حرکت کشتی در آب یا در خشکی» این است که فرمان اهل بیت در عراق، جاری و مُطاع است یا اینکه حرف ما را زمین می‌گذارند؟

سالم از من چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد که من فرشتگان را رو در روی او بیاورم؟ به خدا سوگند، پیامبران نیز این کار را نکردند. سپس آن حضرت نمونه‌های قرآنی بیانات انبیاء را که نه دروغ بوده و نه ظاهرش مراد شده نقل کردند. (کلینی، ج ۸، ص ۱۰۰)

به نظر می‌رسد که سالم این سخن را نیز که در اینجا اظهار کرده، برای این بوده است که خواسته امام باقر علیه السلام را در نزد اطرافیان خود و سایر مردم (نعوذ بالله) شخصی دروغگو معرفی کند. و مقصود امام علیه السلام این است که دو پهلو سخن گفتن دروغ نیست؛ پیامبران الهی مانند ابراهیم و یوسف علیهما السلام نیز گاهی از روی مصالح و تقیّه از دشمن، سخنانی به ظاهر می‌گفتند که مقصودشان معنای ظاهری آنها نبود.

به نظر می‌رسد که سالم در میان اصحاب امام باقر علیه السلام به عنوان فرد مشکوک شناخته می‌شد؛ چنانچه در گزارشی از بکیربن اعین مشاهده می‌کنیم که می‌گوید: سالم‌بن ابی‌حفصه گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب می‌گشود. بکیر گوید: اصحاب ما که این را شنیدند، رفتند و از امام باقر این موضوع را پرسیدند. دیدند سالم راست گفته است. (صدوق، ج ۲، ص ۶۴۴)

زراره گوید: نزد حضرت باقر علیه السلام از سالم‌بن ابی‌حفصه و پیروانش ذکری به میان آمد، پس (زراره یا دیگری) گفت: اینان منکرند که هر که با علی علیه السلام جنگیده، مشرک است. حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس (لابد) پندارند که آنها کافرند و سپس حضرت در اشد بودن کفر از شرک بیاناتی فرمودند. (کلینی، ج ۲، ص ۳۸۴) این گزارش نشان می‌دهد که سالم دارای پیروانی است که گاه در محضر امام باقر علیه السلام پیرامون جریان ایشان صحبت می‌شود و ایشان به لحاظ فکری، نسبت به جریان مقابل علی که با او جنگیده‌اند، موضع مسالمت آمیزی داشته‌اند.

از مواضع فکری مهم سالم و اصحابش این است که برای اهل‌بیت علم عادی قائل بودند و هرگونه علم الاهی را نفی می‌کردند. این موضع در گزارشی که خود سالم از ملاقاتش با امام صادق علیه السلام بعد از شهادت امام باقر علیه السلام می‌دهد، روشن

می‌شود. وی می‌گوید چون ابوجعفر محمّدبن علی وفات یافت، به یارانم گفتم: منتظر باشید تا من بر ابی‌عبدالله جعفربن محمّد (امام صادق)علیه‌السلام وارد شوم و به او تسلیت گویم. پس بر آن حضرت وارد شدم و تسلیت عرض نمودم. سپس گفتم: به خدا سوگند، رفت آن‌کس که (بدون واسطه) می‌گفت: قال رسول‌الله و از واسطهٔ میان او و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال نمی‌شد. نه، به خدا سوگند، دیگر کسی به مانند او دیده نخواهد شد! ابوعبدالله لحظه‌ای سکوت کرد، سپس فرمود: خدا ـ عزّ و جلّ ـ فرموده است: از میان بندگان من کسی پیدا می‌شود که نصف خرمایی صدقه می‌دهد و من آن را برای او می‌پرورم و بزرگ می‌کنم؛ چنان‌که یکی از شما حیوان چهار پای خود را می‌پرورد و بزرگ می‌کند؛ تا اینکه آن را مثل کوه احد برایش قرار می‌دهم. من به سوی یارانم بیرون آمدم وگفتم: شگفت‌انگیزتر از این چیزی ندیدم! ما سخن ابوجعفرعلیه‌السلام را که بدون واسطه می‌فرمود: قال رسول‌الله، بزرگ می‌شمردیم؛ ولی ابوعبدالله‌علیه‌السلام بدون واسطه فرمود: قال الله عزّ و جلّ. (مفید، الامالی، ص ۳۵۴؛ طوسی، ص ۱۲۵)

مشاهده می‌شود که او به اصحابش می‌گوید که یکی از مشکلاتش با امام باقر این بوده که حضرت مستقیماً از رسول خدا اخبار می‌کرده است و به تعبیر دیگر وی معتقد است که امام نوعی علم غیر عادی برای خودش قائل بوده است و الا اینکه حضرات دارای منابع مکتوب بوده‌اند، امر مسلمی بوده و این نکته‌ای نیست که کسی را به تعجب وادارد. تأیید این معنا این است که امام صادق به جای پاسخ به تعریض وی در مورد پدر بزرگوارشان، مطلبی را مستقیماً به خدا نسبت داده‌اند و تعجب سالم بیشتر شده است.

یک‌بار امام صادق‌علیه‌السلام از زراره پرسیدند، چرا ازدواج نمی‌کنی؟ عرض کرد که نسبت به سلامت آنها از نظر عقیده تردید دارم. آن حضرت به او فرمودند: با بلهاء ازدواج کن؟ وی پرسید آیا مانند عقیدهٔ حکم‌بن عتیبه و سالم‌بن ابی‌حفصه باشند؟ حضرت فرمودند: خیر، نه عقیدهٔ شما را داشته باشند و نه نصب و انکاری داشته

باشند. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۴۲) از این مذاکره بر می‌آید که سالم و حکم به امر امامت حضرت بی‌عقیده بوده‌اند و نوعی انکار هم داشته‌اند و الا حضرت از ازدواج با مشابه ایشان نهی نمی‌کردند. به گزارش ابوبصیر امام صادق علیه‌السلام سالم و دوستانش را متهم به دروغ بستن و تکذیب احادیث ایشان می‌کنند؛ در عین اینکه برای شنیدن حدیث خدمت ایشان می‌رسیده‌اند. (همان، ص ۲۳۰)

از ابوعبیده حذّاء نقل شده است که گفت: در زمان امام باقر علیه‌السلام بودم. وقتی آن حضرت از دنیا رفت، ما مردّد ماندیم، مانند گوسفندی که چوپانی برایش نباشد. در همین ایّام، سالم‌بن ابی‌حفصه را ملاقات کردیم. گفت: ای اباعبیده! امام تو کیست؟ گفتم: پیشوایان من خاندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند. وی گفت: هلاک شدی و هلاک کردی، آیا من و تو از ابوجعفر نشنیدیم که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. (صفار، ج ۱، ص ۵۱۰) در واقع، او به ابوعبیده تعریض می‌کند که تو الآن امام نداری. ابوعبیده می‌گوید: به دنبال آن، ما چندبار خدمت امام صادق رسیدیم تا خدا به ما معرفت به امامت ایشان را روزی کرد و پس از آن من جریان سالم و سخن او را برای آن حضرت نقل کردم و حضرتش سه بار فرمودند: وای بر سالم که منزلت امام را چه می‌داند، امام بالاتر از آن است که سالم و عموم مردم گمان می‌کنند. (همان) این گزارش هم حاکی از بی اعتقادی وی به امامت الاهی است.

۲ـ۶) حسن‌بن صالح‌بن حیّ (م۱۶۹)

ابوعبدالله حسن بن صالح بن حیّ همدانی ثوری کوفی در زمان خود از فقهای کوفه بود و متعلّق به طبقهٔ چهارم فقهای تابعی محسوب می‌شد. (شهابی، ج ۳، ص ۵۷۱) او به عبادت و تقوا شهره بود؛ چنانچه ابن‌حجر توصیف کرده است. (عسقلانی، لسان المیزان، ج ۹، ص ۲۸۲) ابوزرعه گفته که فقه و عبادت و زهد در وی جمع شده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) ابونعیم می‌گوید که از هشتصد محدّث حدیث نوشته ولی از حسن‌بن حیّ افضل ندیده (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵) و معتقد بوده که وی از سفیان ثوری در فقه و ورع کمتر نبوده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) بسیاری

از محدّثان سنّی مانند احمد حنبل از وی روایت کرده‌اند (مزی، ج ۱۲، ص ۲۶۴) و او را ثقه و صحیح الروایه دانسته‌اند. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵) یحیی بن معین و نسایی او را توثیق کرده‌اند (مزی، ج ۱۲، ص ۲۶۴) و ابن عدی می‌گوید که از حسن حدیثی که از حدود مجاز بیرون باشد، ندیده است و او را از اهل راستی دانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) ابوحاتم و ابوزرعه و نسایی نیز وی را توثیق کرده‌اند. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵)

وی نسبت به عثمان استرحام نمی‌کرده است؛ به طوری‌که وقتی کسی به وکیع در مورد حسن‌بن صالح ایراد گرفت که حسن‌بن صالح نسبت به عثمان این‌طور بوده، وی به سؤال کننده گفت: مگر تو نسبت به حجّاج استرحام می‌کنی. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۵؛ همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۷) لازمهٔ این سخن این است که عثمان نزد حسن در مرتبهٔ حجّاج بوده باشد. و البته ذهبی پس از نقل این تمثیل وکیع برآشفته شده و آن را مثال بدی دانسته است. (همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۷)

حسن‌بن صالح به صورت روشنی، دارای گرایش زیدی بوده است. البته بنابر گزارش عبدالله‌بن داوود خریبی وی از زمانی حضور در نماز جمعه را ترک کرد که یکی از زیدیه با وی یک شب تا صبح بحث کرد و او معتقد به لزوم خروج بر حاکمان شد. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۶) ذهبی معتقد است این قضیه در مورد حسن مشهور است و خدا به خاطر دینش و عبادتش او را از کشته شدن به دلیل این فکرش حفظ کرد. (همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۸)

ابو اسامه در مورد وی می‌گفت: از زائده شنیده است که ابن‌حی از زمان خاصّی در معرض قتل قرار گرفته است و اگر اهل دولت بدانند وی به خروج عقیده پیدا کرده، او را خواهند کشت. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۷) زائده نیز در مسجد مردم را به دلیل اینکه ابن‌حی اهل سیف بوده، از او و اصحابش پرهیز می‌داده است. (همانجا) خود ابواسامه نیز گزارش می‌کند که اصحاب ابن‌حی به دلیل اینکه وی با زائده مجالست داشته، وی را مورد اهانت قرار می‌دادند و لذا دیگر در مجلس وی حضور

نمی‌یافته است. (همانجا؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۴)

از سفیان ثوری نقل شده که در مورد حسن می‌گفته: وی معتقد به شمشیر و خروج است و به دلیل اینکه ابن‌حی حضور در نماز جمعه را لازم نمی‌دانسته بر او خرده می‌گرفته است. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۷۷ ص ۵۳) حتّی سفیان یک بار که در روز جمعه حسن را در مسجد مشغول نماز دیده بود، وی را به نفاق در نماز متهم کرده بود. ابن ادریس نیز به دلیل همین ویژگی ابن‌حی خودش را از او جدا می‌کرده است. (همانجا) در همان زمان نیز وی به عنوان فردی که به خروج معتقد بوده، مورد انکار برخی اهل علم بوده است؛ به عنوان نمونه ابومعمر قطیعی گزارش کرده که همراه با عدّه‌ای نزد وکیع به اخذ حدیث مشغول بوده‌اند و هرگاه وکیع از حسن‌بن صالح نقل حدیث می‌کرده از کتابت خودداری می‌کرده‌اند و دلیل این خودداری را این اعلام می‌کرده‌اند که وی اهل سیف بوده است. (همانجا)

جسن‌بن صالح در منابع شیعی، از زیدیه و بُتریه دانسته شده (طوسی، الابواب، ص ۱۳۰؛ حلّی، رجال ابن‌داوود، ص ۲۱۵) و نام وی در میان اصحاب دو امام باقر و صادق ذکر شده است. (خویی، ج ۴، ص ۳۶۱) در منابع شیعی، روایاتی فقهی از طریق وی از امام صادق[1] و امام باقر به واسطه (کلینی، ج ۷، ص ۲۶۰) نقل شده است و اخباری نیز در فضائل و تاریخ اهل‌بیت نیز از وی از طریق امام صادق نقل شده است[2] و حتّی گفته شده که وی اصل داشته است. (حرّ عاملی، ج ۸، ص ۵۷۵)

ابن ندیم نیز کتابی از وی در مورد امامت فرزندان علی از فاطمه نام برده است. البته روشن است که منظور امامت ناشی از خروج ایشان است. در خبری نقل شده که وی از امام صادق در مورد آیهٔ اولی‌الأمر پرسیده و مصداق اولی‌الأمر را جویا

۱. برای نمونه نک: کلینی، ج ۳، ص ۴۷۸ و ج ۴، ص ۲۱۲ و ۴۸۶ و ج ۵، ص ۳۴ و ۴۰۹ و ج ۶، ص ۸۰ و ۱۲۵ و ۱۸۲ و ۲۰۰ و ج ۷، ص ۱۱۳ و ۱۴۳ و ۲۸۹ و ۳۰۶.

۲. مثل نقل خبر «**حبّ عليّ عبادة**» از امام صادق. این خبر را فضل‌بن دکین در بغداد، از حسن‌بن صالح نقل کرده است. (نک: طبری آملی، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۸۶)

شده است. آن حضرت علما را معرفی کرده‌اند و او نیز مجدداً پرسش کرده و حضرت صادق امامان از اهل‌بیت پیامبر را مصداق آن معرفی کرده‌اند. (ابن‌حیون، ج ۱، ص ۲۴) اخبار دیگری در فضائل، مانند حدیث منزلت نیز از وی نقل شده است. (ابن‌البطریق، ص ۱۲۹)

۳. موضع فقهای زیدی کوفه نسبت به عالمان الاهی

ریشهٔ موضع زیدیه نسبت به اهل بیت با گرایشهای اجتماعی و سیاسی ایشان پیوند عمیقی دارد. پذیرش امامت و محبّت شیخین و جمع آن با محبّت اهل بیت از دیدگاههای اکثر زیدیه است؛ یعنی به جز جارودیه، سایرین به تدریج، در این مبنا توافق یافته‌اند. رویکرد جهادگرا در ایشان با اقبال نسبت به جریان خلافت راشده موجب شده بود که بخشهایی از جریان عامّه را نیز به سوی خود جلب کنند. ریشه‌های این عقیده در زمان خود ائمّه دیده می‌شد. سالم‌بن ابی‌حفصه می‌گوید: خدمت حضرت باقر رفتم و گفتم: ای پیشوایان و بزرگانِ ما، هرکه را شما دوست بدارید، دوستش داریم و هرکه را شما دشمن دارید، ما هم دشمن می‌داریم و از دشمنان شما بیزاری می‌جوییم. فرمودند: آفرین بر تو ای شیخ، اگر گفتارت، حقیقتی دارد. عرض کردم: فدایت گردم، حقیقت دارد. فرمود: نظرت دربارهٔ ابوبکر و عمر چیست؟ گفتم: دو پیشوای عادل بودند، خدای رحمتشان کند! فرمود: ای شیخ، در امر امامت ـ به خدا سوگند ـ کسانی را شریک ساختی که خداوند ذرّه‌ای بهره و نصیب برای آنها قرار نداده است. (مجلسی، ج ۳، ص ۳۸۲)

تئوری اینان این بود که دو خلیفه، در اقامهٔ دین و نشر و گسترش آیین، نقشی مهم داشته‌اند که قابل انکار و چشم پوشی نیست. کشّی از سدیر نقل نموده که من به همراه سلمةبن کهیل و ابوالمقدام و سالم‌بن ابی‌حفصه و کثیرالنواء و برخی دیگر به خدمت حضرت باقر رسیدیم. همراهان من به امام عرض کردند: ولایت علی و حسن و حسین را پذیرفته‌ایم و برائت و انزجار خود را از دشمنانشان ابراز می‌داریم. امام فرمود: صحیح است. گفتند: ولایت ابوبکر و عمر را هم پذیرفته‌ایم و از

دشمنانشان بیزاری می جوییم. (کشّی، اختیار معرفة الرجال، رقم ۴۲۹) می توان گفت مهم‌ترین نشانهٔ ایشان ابراز ولایت علی و تبرّی از دشمنان وی و پذیرش ولایت شیخین و تبرّی از دشمنان ایشان است. کشّی شعار بُتریه را چنین گزارش نموده است: **نَتَوَلّی عَلِیّاً وَ حَسَناً و حُسَیْناً و نَتَبَرَّأُ مِنْ أعْدائِهِمْ وَ نَتَوَلّی أبابکْرٍ وَ عُمَرَ وَ نَتَبَرّأُ مِنْ أعْدائِهِمْ** (کشّی، رجال الکشی ـ اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۶)

تئوری سیاسی زیدیه ـ و از جمله بُتریّه ـ مبتنی بر انکار نصّ بر امام است و مشروعیت امامتِ امام را در گرو بیعتِ امّت با وی می دانند. اینان حتی امامتِ امیرمؤمنان را پس از بیعت مردم با آن حضرت می دانند[1] و پیش از آن، به امامتِ ابوبکر و عمر و عثمان ـ در شش سال اوّل خلافتش ـ ملتزم‌اند. (شهرستانی، ج ۲، ص ۴۵۴)

بُتریه از مهم‌ترین جریانات زیدی هستند که سران آنها به گزارش کشّی به قرار ذیل است: کثیر النواء، حسن‌بن صالح‌بن حی، سالم‌بن ابی‌حفصه، حکم‌بن عتیبه، سلمة‌بن کهیل و ابوالمقدام ثابت الحداد. (کشّی، رجال الکشی، ج ۲، ص ۴۹۹) بتریه به عنوان یکی از فرقه‌های پر جمعیت زیدیه در طول تاریخ تشیّع، نقش خاصّی را بازی کرده‌اند. از لابلای روایات و متون تاریخی، می توان شاخصه‌های این نهضت را شناسایی نمود و بررسی کرد. بُتریه همانها هستند که کشّی از حضرت صادق دربارهٔ آنها نقل کرده است: **لو أنّ التبریّه صفّ واحد ما بین المشرق إلی المغرب، ما أعزّ الله بهم دیناً**.(همان، ص ۴۲۲)

۴. انکار علم الاهی ائمه توسط فقهای زیدی

نوبختی گوید: زیدیه در مورد علم امام چنین عقیده دارند که علم میان ایشان و سایر مردم مشترک است و ایشان با سایر مردم در این زمینه مساوی‌اند و لذا مهم نیست که کسی علم را از ایشان بگیرد یا از سایر مردم کسب کند؛ و اگر مطلبی را نزد

---

۱. روشن است که تسلیم و تبعیت از امامتِ الاهیِ اهل‌بیت، تخطئه و ابطال و تبرّی از هرگونه ادّعای امامتِ بشری و پذیرشِ توانایی برگزیدگان ملّت بر اصلاح و هدایت جامعه است و قابلیتِ جمع با تئوری خلافت را ندارد.

ایشان و نزد سایر عالمان نیافت، مجازند که اجتهاد کنند و بر اساس رأیشان نظری را اختیار کنند. (نوبختی، ص ۵۶)

ناشی اکبر در مسائل الامامة می‌گوید که غیر از جارودیه، سایر زیدیه در مورد علم بر این عقیده هستند که فرزندان علی با سایر مردم از عرب و عجم مشترک هستند و هیچ‌کس را در علم مخصوص نکرده‌اند و برخلاف جارودیه، عقیده ندارند که راه به حلال و حرام به جز بر فرزندان فاطمه بر بقیه امّت بسته است. (ناشی اکبر، ص ۲۰۱) در تبصره چنین آمده که ممکن است در میان عوام کسانی باشند که علمشان از فرزندان حسن و حسین بیشتر باشد. (حسنی رازی، ص ۱۸۶)

البته آن بخش از زیدیه که نسبت به شیخین تسالم داشته‌اند و به احکام ایشان رضایت داده‌اند، در فقه به سمت عامّه گرایش پیدا کردند ـ گفته می‌شود که تمام زیدیه بر این روال هستند (اشعری قمی، ص ۱۹) ـ و احکام خاصّ ایشان را اخذ کردند؛ مثل اینکه در بحث مسح بر کفش و خوردن نبیذ مسکر از عامّه تبعیت کرده‌اند. (اشعری قمی، ص ۱۱) این موارد در برخی از گزارشهای شیعی از تقیّه استثنا شده‌اند. (برقی، ج ۱، ص ۲۵۹؛ کلینی، ج ۲، ص ۲۱۷)

انکار هرگونه مقام غیبی و خارق‌العاده برای ائمّه، در عین اینکه مرجعیّت علمی اهل بیت رسالت را ـ البته در کنار سایر روات و فقهاء ـ می‌پذیرند. اینان ائمّه را همچون راویان فقیه ـ البته أفقه و أوثق روات ـ می‌شمارند که علمی کسبی داشته‌اند. اینان هر حدیث حاویِ مطالبِ فرا بشری بودن ائمّه و علم لدنّی و مواهب الاهی و علم به غیب امام را به شدّت منکرند و از مقولهٔ غلو و کفر می‌دانند.

در الخرائج و الجرائح راوندی قضیه‌ای از جابر بازگو شده که شاهد مدّعای ماست: جابر می‌گوید: در جمعی پنجاه نفره خدمت حضرت باقر بودیم که کثیرالنواء وارد شد. سلامی کرد و نشست. بعد از تعارفاتِ معمول، گفت: مغیرةبن عمران ـ که در کوفه با ما رفت و آمد دارد ـ عقیده‌اش این است که همراه تو فرشته‌ای است که کافر و مؤمن را برایت معرفی می‌کند و شیعه‌ات را از مخالف می‌شناساند. آن حضرت

فرمودند: شُغلت چیست؟ گفت: گندم فروشم. حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی. گفت: گاهی جو هم می‌فروشم. فرمودند: این‌گونه نیست، تو هستهٔ خرما می‌فروشی. گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ فرمودند: همان فرشته‌ای که شیعهٔ مرا از دشمن من باز می‌شناسد و به من معرّفی می‌کند. بدان که نمی‌میری مگر در سردرگمی و حیرت! (راوندی، ص ۲۷۶)

گفتیم که ایشان تقیّه را بر امام جایز نمی‌دانستند و لذا موارد تقیّه‌ای را حمل بر فقدان علم امام می‌کردند. به عنوان نمونه، گفته شده که عمربن رباح نخست به امامت ابوجعفر علیه‌السلام معتقد بود و بعد، از این عقیده دست کشید. گروهی از یارانش با او مخالفت کردند و جماعت اندکی هم درگمراهی از او متابعت نمودند. او خیال می‌کرد که از امام باقر سؤالی کرده و پاسخ شنیده است؛ امّا بار دیگر خدمت آن جناب رسیده و همان سؤال را تکرار کرده و پاسخی دیگر دریافته است و به ابوجعفر علیه‌السلام گفته که تو قبلاً پاسخ دیگری به این مسئله دادی و امام علیه‌السلام به او فرموده بودند: آن پاسخ را از روی تقیّه داده است. لذا او در امامت ایشان شک کرد و با محمّدبن قیس که از یاران امام باقر علیه‌السلام بود، برخورد کرد و به او گفت: «من از ابوجعفر مسئله‌ای پرسیدم پاسخ مرا دادند و بار دیگر همان سؤال را تکرار کردم بر خلاف اوّل پاسخ دادند. من از او پرسیدم: چرا جواب سؤال مرا بر خلاف اوّل دادید، فرمودند: آن پاسخ نخست از روی تقیّه بوده است. خداوند می‌داند من هنگامی که آن را از وی سؤال کردم اعتقاد راسخ به امامت او داشتم و معتقد بودم هر چه می‌گوید، درست است و باید مورد عمل قرار گیرد. او نباید از من تقیّه می‌کرد و به نظر می‌رسد که هر دو پاسخ وی از سر علم نبوده است و جواب سال قبلش نیز در حافظه‌اش نمانده بوده است.» وی بعد از این می‌گفت که امام نباید در هیچ شرایطی، فتوای نادرست بدهد و جایز نیست امام به جز به آنچه نزد خدا واجب است، فتوا بدهد و نباید امام پرده برگیرد و در خانه‌اش را ببندد و حق ندارد قیام نکند و باید امر به معروف و نهی از منکر کند. (کشّی، رجال الکشی ـ اختیار معرفة الرجال، ج ۲۰۵)

مشاهده می شود این فرد دارای گرایشهای زیدی بوده است و در واقع، انتظاراتش را از امام از قبل تعیین کرده است و به جای اینکه علم امام را از راههای متعدّدی که در اختیارش بوده بیازماید، به دلیل تقیّهٔ آن حضرت، اساساً به انکار علم الاهی ایشان می پردازد و مدّعی می شود که امام حقّ تقیّه ندارد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، علی‌بن حسین. الإمامة و التبصرة من الحیرة. قم: مدرسة الإمام المهدی (عج)، ۱۴۰۴ ق.

۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکرم. الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صار، ۱۳۸۵ ق.

۳. ابن البطریق، یحیی‌بن الحسن الاسدی. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۴. ابن الجوزی. زاد المسیر فی علم التفسیر. تدوین توسّط محمّدبن عبدالرحمن عبدالله، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

۵. ابن العدیم، عمربن احمد العقیلی الحلبی. بغیة الطلب فی تاریخ حلب. تدوین توسّط سهیل زکار. بیروت: مؤسسة البلاغ، ۱۴۰۸ ق.

۶. ابن المبرد، یوسف‌بن الحسن. بحرالدم (فی من مدحه احمد أو ذمه). بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.

۷. ابن حیون، نعمان‌بن محمّد مغربی. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الاحکام. تدوین توسّط آصف فیضی. قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۵ ق.

۸. ابن سعد، محمّد. الطبقات الکبری. تدوین توسّط محمّد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ق.

۹. ابن عبدالبر، ابی‌عمر یوسف. الاستیعاب. تدوین توسّط البجاوی، علی محمّد، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ ق.

۱۰. ابن عساکر، ابی‌القاسم علی‌بن الحسن. تاریخ مدینة دمشق. تدوین توسّط علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق.

۱۱. ابن عساکر. ترجمة الإمام الحسن علیه‌السلام. تدوین توسّط محمّدباقر محمودی، بیروت: مؤسسة المحمودی، ۱۴۰۰ ق.

۱۲. ابن غضائری، ابوالحسن احمدبن ابی عبدالله. کتاب الضعفاء - رجال ابن الغضائری(چاپ شده ضمن مجمع الرجال قهپایی). قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۶ ق.

۱۳. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. المعارف. تدوین توسّط ثروت عکاشة. القاهرة: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۴۱۲ ق.

۱۴. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل‌بن عمربن کثیر. البدایة و النهایة. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

۱۵. اشعری قمی، سعدبن عبدالله. المقالات و الفرق. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.

۱۶. اصبهانی. ذکر أخبار إصبهان. بریل ـ لیدن المحروسة، ۱۳۵۲ ق.

۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین. بیروت: دار المعرفة.

۱۸. اصفهانی، أحمدبن موسی ابن مردویه. مناقب علی‌بن أبی طالب علیه‌السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه‌السلام. قم: دارالحدیث، ۱۴۲۴ ق.

۱۹. امین عاملی، سیّد محسن. اعیان الشیعة. بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.

۲۰. انصاری، محمّد حیاة. الفضائل العددیة. قم: مرکز البحوث الکامبیوتریة للعلوم الاسلامیة، جامع الاحادیث ۳/۵.

۲۱. ایجی. المواقف. تدوین توسّط عبدالرحمن عمیرة. بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۷ ق.

۲۲. برقی، احمدبن محمّد. رجال البرقی - الطبقات. تهران: دانشکاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۲۳. ـــــــ المحاسن. تدوین توسّط جلال‌الدین محدث. قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ق.

۲۴. بلاذری، احمدبن یحیی. انساب الاشراف. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۲۵. تقدمی، امیر. نورالامیر فی شرح خطبة الغدیر. قم: دلیل ما.

۲۶. جاحظ، ابوعثمان عمروبن بحر. رسائل الجاحظ. بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۴۲۲ ق.

۲۷. ـــــــ العثمانیة. تدوین توسّط عبدالسلام محمّد هارون. مصر: دارالکتاب العربی.

۲۸. جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن. الضعفاء و المتروکون. تدوین توسّط عبدالله قاضی. بیروت: دارالکتب العملیة، ۱۴۰۶ ق.

۲۹. حرّ عاملی، محمّدبن حسن. هدایة الأمة إلی أحکام الأئمة علیهم‌السلام. مشهد: آستانة الرضویة المقدسة، ۱۴۱۴ ق.

۳۰. حسکانی، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله.شواهد التنزیل لقواعد التفضیل. تهران: مؤسسه طبع و نشر، ۱۴۱۱ ق.

۳۱. حسنی رازی، سیّد مرتضی‌بن داعی. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. تدوین توسّط عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ ش.

۳۲. حلبی، ابوالصلاح. تقریب المعارف. تدوین توسّط فارس‌الحسون. قم: الهادی، ۱۴۰۴ ق.

۳۳. حلّی، ابن داود. رجال ابن داوود. النجف الاشرف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ ش.

۳۴. حلّی، حسن‌بن یوسف. خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال. قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۳۵. حیدر، اسد. الإمام الصادق و المذاهب الأربعة. بیروت: دارالتعارف، ۱۴۲۲ ق.

۳۶. خویی، ابوالقاسم. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة. قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.

۳۷. ذهبی، شمس الدین. العبر فی خبر من غبر. قم: مکتبة أهل‌البیت، الاصدار الثانی.

۳۸. ـــــــــ سیر أعلام النبلاء. تدوین توسّط شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق.

۳۹. ـــــــــ میزان‌الاعتدال. تدوین توسّط علی محمّد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۲ ش.

۴۰. ـــــــــ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام. بیروت: الکتاب العربی، ۱۴۰۹ ق.

۴۱. رازی، ابن ابی‌حاتم. تفسیر القرآن العظیم. تدوین توسّط اسعد محمّد الطیب، عربستان: مکتبة نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.

۴۲. راوندی، قطب‌الدین. الخرائج و الجرائح. قم: مؤسسة الامام المهدی(عج)، ۱۴۰۹ ق.

۴۳. سجستانی، سلیمان‌بن الأشعث. سؤالات الآجری لأبی‌داود. تدوین توسّط عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، السعودی: مکتبة دارالاستقامة، ۱۴۱۸ ق.

۴۴. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم. الانساب. حیدر آباد: مجلس دائرةالمعارف العثمانیة، ۱۳۸۱ ق.

۴۵. سیّد مرتضی. الشافی فی الامامة. تهران: مؤسسة الصادق، ۱۴۱۰ ق.

۴۶. سیوطی، جلال الدین. الدر المنثور فی التفسیر المأثور. بیروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.

۴۷. شوشتری، نورالله. احقاق الحق و ازهاق الباطل. قم: مکتبه آیت الله المرعشی، ۱۴۰۹ ق.

۴۸. شهابی، محمود. ادوار فقه.

۴۹. شهرستانی. الملل و النحل. قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۴ ش.

۵۰. صدوق، محمّدبن علی‌بن حسین‌بن بابویه قمی. الخصال. قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.

۵۱. صفار، محمّدبن حسن. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلی الله علیه و آله. تدوین توسّط میرزا حسن کوچه باغی، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.

۵۲. طبرانی، ابوالقاسم. المعجم الکبیر. تدوین توسّط حمدی‌بن عبدالمجید السلفی، قاهره: مکتبة ابن تیمیه، ۱۴۱۵ ق.

۵۳. طبری آملی، عمادالدین. بشارة المصطفی لشیعة المرتضی. النجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ ق.

۵۴. طبری، ابوجعفر محمّدبن جریر. تاریخ الامم و الملوک. بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۶ ق.

۵۵. طوسی، محمّدبن حسن. الأبواب (رجال الطوسی). تدوین توسّط جواد قیومی اصفهانی. قم: مؤسسة النشرالإسلامی، ۱۴۱۵ ق.

۵۶. ـــــــــ الامالی. قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.

۵۷. عاملی، حسن‌بن زین‌الدین. التحریر الطاووسی. تدوین توسّط فاضل جواهری. قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۱ ق.

۵۸. عسقلانی، ابن حجر. تهذیب التهذیب. هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۶ ق.

۵۹. ـــــــــ تقریب التهذیب. سوریا: دارالرشید، ۱۴۰۶ ق.

۶۰. ـــــــــ لسان المیزان. تدوین توسّط عبدالفتاح أبو غدة، دارالبشائر الإسلامیة، ۱۴۲۲ ق.

۶۱. عیاشی، محمّدبن مسعود. تفسیر العیاشی. تدوین توسّط هاشم رسولی محلاتی، تهران: مطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ ق.

۶۲. فسوی، ابویوسف یعقوب‌بن سفیان. المعرفة و التاریخ. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ ق.

۶۳. کشّی، ابوعمرو محمّدبن عمربن عبدالعزیز. اختیار معرفة الرجال. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۶۴. ـــــــ رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرد اماد الأسترآبادی). قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۳۶۳ ش.

۶۵. کوفی، محمّدبن سلیمان. مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السلام. قم: مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۲ ق.

۶۶. کوفی، ابوالقاسم. الاستغاثة.

۶۷. کلینی، محمّدبن یعقوب‌بن اسحاق. الکافی. تدوین توسّط علی‌اکبر غفاری، محمّد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۶۸. متّقی هندی. کنز العمال. تدوین توسّط الشیخ بکری حیانی. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.

۶۹. مجلسی، محمّد باقر. بحارالأوار(ط - بیروت). بیروت: دار إحیاءالتراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۷۰. مزی، جمال‌الدین. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال. تدوین توسّط بشار عواد معروف. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ ق.

۷۱. مغلطای، علاءالدین. إکمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال. تدوین توسّط أبو عبدالرحمن عادل‌بن محمّد. الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۲ ق.

۷۲. مفید، ابی عبد الله محمّدبن محمّدبن النعمام العکبری. الاختصاص. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۷۳. ـــــــ الامالی. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۷۴. مقریزی، تقی‌الدین. إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع. تدوین توسّط محمّد عبدالحمید النمیسی. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.

۷۵. منقری، نصربن مزاحم. وقعة صفین. قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ق.

۷۶. ناشی اکبر. مسائل الامامة. تدوین توسّط علی‌رضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶ ش.

۷۷. نجاشی، احمدبن علی. رجال النجاشی. قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.

۷۸. نوبختی، حسن‌بن موسی. فرق الشیعة. بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۴ ق.

۷۹. وحید بهبهانی، محمّد باقر. تعلیقة علی منهج المقال. قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت علیهم‌السلام.